

آیا واژه پارسی از پارتی آمده است؟

نویسنده: دکتور رازق رویین

ناشر: تارنمای خراسان زمین

www.khorasanzameen.net

۱۵ جوزا (خرداد) ۱۳۹۶

هنگامی که سخن از کهن مایه گی نام دری یا پارسی به میان می آید و گفته میشود که نام دری سزاینده زبان ماست که نامیست خراسانی و برخاسته از همین مرز و بوم، برخی دیگر از دوستان راه را کج کرده بر نام زبان پارسی پا میفشارند و میگویند پارسی نام درست و ستوده است که خود از سر زمین پارتها که باشگاه نیاکان مان بوده است سر برآورده است. من در نگاشته های گذشته ام به ویژه زیر نام «دری زبان است یا لهجه» به گونه بسنده باورهای خودم را نوشتم که از سوی برخی دوستان پذیرفته شد و از سوی برخی دیگر بدون آوردن نشانه یی از دانش پذیری زبانشناسیک، بر پیش داوریهای خود ایستادند. در این جا نمی خواهم دوباره به آن سنجه ها برگردم. میخوام بگویم که سخن بر سر چند گانه گی زبان نیست. بلکه سخن بر این است که آیا **نام دری** یک نام سزاینده و تاریخی است یا نام فارسی یا پارسی؟ نباید گفتمان روشن را در هاله یی از بی باوری و کژ اندیشی برد. میخوام ببینم آیا به راستی پارسی از پارتی برخاسته است چنانکه برخی چنین پنداری را درست میپندارند؟ که اگر چنین باشد، این گفتمان را بسته شده بدانیم و بر نام پارسی بیایستیم. چون در دانش سختگیری و یکسونگری کار دانشپژوهی نیست و ناروایی دارد. تا جایی که من میدانم و در چند نوشته گفته ام، این دو نام (پارتی و پارسی) هم از دید زمانی وهم از دید دگر دیسی زیستاری، با یکدیگر ناسازگار هستند.

از دید زمانی، پارتها با پارسها همروزگارنیستند. پارسها در زمان هخامنشیان کم و بیش به سال 700 پ.م، بار نخست در سر زمین عیلام در جنوب ایران امروز کوچیدند و پسانها در آنجا فرمانروا شدند. پارسها در میان شش ایل همگن چون پارسا گادیان، مرفیان، ماسپیان، پانتالیان، دروسیان و گرمانیان، نام خود را بر سر زمین تازه نهادند و آن را «پارسه» نامیدند که تا هم اکنون به همین نام، آوازه دارد. در دایره المعارف بزرگ زرین چاپ ایران آمده است: «پارسها به تدریج به نواحی جنوبی ایران کوچ کردند و نام خود را بر آنجا نهادند. نام استان فارس (پارس) امروز به یادگار مانده از این طایفه است. نخستین سر کرده پارسها که این طایفه را به قدرت رسانید هخامنش بود.» (2: 1728). از همین واژه، واژه پارسی یا فارسی به گونه نسبتی بیرون آمده است. «زبان ساسانیان را پارسیک یا پهلوی جنوبی مینامند. کلمه پارسیک از فارس (=پارس) بر گرفته شده است.» (2: 152)

از هنگام پیریزی شاهنشاهی هخامنشیها، نام پارسه ها و پایتخت شان پرس پولیس (نامی که پونانیها به پایتخت آنها داده بودند) در نگاشته های تاریخی آن زمان، پدیدار بود، استانهای بزرگ شاهنشاهی پارسها، در کتیبه بیستون شاه پارس داریوش (532-486 پ.م) از این شمار بوده اند:

«اینست سرزمینهایی که به بخشایش اهورامزدا به من رسیده است و من در این سرزمینها شاهه ستم: پارسه (پارس)، او و جه (عیلام)، بابیروش (بابل)، اثورا (آشور)، اربایه (عربیه)، مودرایه (مصر)، تیئی درینها (دریانشینان)، سپرده (اسپارت/سارد/لیدی)، یئونه (یونان)، ماده

(ماد)، اَرمینَه (ارمینیه)، اَتپتوآه
 (آپادوآیه/آناتولی)، پَرثوَه (پارت)، زُرآه (زرنگ/سیستان)،
 هَرئوَه (هرات/آریا)، اووارزمی (خوارزم)، باختریش
 (بلخ/باآتریا)، سُگوَدَه (سُغد)، گَدازَه (گندهارا)، سَکَه
 (سکا)، ثَتگوش (هفت‌رود/پنجاب)، هَرئووتیش (آراخوزی/ناحیه
 علیای رود هیرمند)، مَکَه (مُکران/بلوچستان).... " (3: 12-13)
 در این کتیبه میبینیم که پارسه و پرثوه دو استان از هم جدای
 شاهنشاهی هخامنشی‌ها میباشند.

و اما پارتها (۲۴۷ پ.م - ۲۲۴ م) مردم آریایی نژاد و از مردم
 بومی خراسانزمین بوده اند. پارتها، اشکانیان و پهلویان همه
 به یک چم (معنی) آمده است. واژه «پارتیا» را بار نخست
 یونانیها به این قوم داده اند. زبان اینها را پرثوی، یا
 پهلوی یا پهلوانیک و یا پهلوی اشکانی گفته اند. از همین واژه
 پرثوی، پهلوی زاده شده است که در این دگر دیسی، زبانشناسان
 ایرانی و باختری همه باهم هم اندشه اند و جای گفتگو ندارد.
 و اما هیچگاهی هیچ زبانشناسی در جایی نیاورده که از واژه
 پارتیا یا پارتی، پارسی یا فارسی زاده شده باشد. هیچگاهی
 واژه‌ها از روی هماوایی با یک دیگر زاده نمیشوند. هیچگاهی
 از تبنگ، پلنگ پدید نمی‌آید. بلکه واژه‌ها از همنشینی واکه
 های کنشمنند بریک دیگر، زاده میشوند و یا دگرگون میشوند.

جناب عزیز آریانفر در مقاله «ایران بزرگ- سرزمینی در گستره
 سه میانرودان» سایت خراسانزمین آورده اند :

« اشکانی‌ها یا پارت‌ها که بنیادگذار دودمان آن‌ها - اشک اول
 بود، از عشایر ایرانی پرثوه (پهلوی) برخاسته بود. مگر عشیره
 او پیوندهای تنگاتنگی با سکایی‌ها داشتند. پارت‌ها یا

اشکانی ها به زبان گروه ایرانی خاوری- به گمان بسیار بلخی شاید آمیخته با سغدی سخن می گفتند. سغد، باختر و خوارزم در اصل از زبان های شمال خاوری ایرانی بود و با زبان اوسیتی کنونی خویشاوندی نزدیک داشت. ما می دانیم که زرتشت با زبان مادری خود با سغدیان و باختریان سخن می گفت که به گونه مشروط به نام زبان اوستایی **Avestian** یاد می شد که در «گات ها»- کهن ترین بخش کتاب اوستا ثبت شده است و به همین دلیل هم، زبان اوستایی نامیده می شود.» (76:1)

من دیدگاه دانش آگاه آریانفر پژوهنده پرکار کشور را در باره اشکانیان میپذیرم . با پوزش از ایشان، تنها پرسشی که پیش می آید این است که من در «گاتها» واژه «اوستا» یا ریزشهایی (مشتقاتی) از این واژه را ندیده ام. نه تنها در گاتها که در گستره کتاب اوستا. باور براین دارم که این نام پسانها در نوشته های پهلوی ساسانی دیده شده است. بگذریم .

.پارتیان یا اشکانیان لشکرکورش هخامنشی را در جنگی سخت در باختر درهم شکستند و به شاهنشاهی آنان پایان دادند . در این جنگ کوروش نیز کشته میشود .به گفته ملک الشعرا بهار : « (پهلوی) در آغاز نام قومی بوده است دلیر که در (250ق م از خراسان برون تاخته یونانیان را از ایران راندند و در (226ب م) منقرض شدند . و آنان را پهلوان به و نون جمع و پهل و پهلوی خواندند.» (17:4)

مسعود سعد میگوید:

بشنوو نیکو شنونغمه خنیاکران
به پهلوانی سماع به خسروانی طریق

حافظ: بلبل به شاخ سرو و به گلبنگ پهلوی
دوش درس مقامات معنوی

چنان که دیدیم در گستره دولت هخامنشیان دو استان در شمار دیگر استانها یکی به نام پارسه و دیگری به نام پرثوه (پهلَو) شناخته بوده که یکی در سرزمین عیلام و دیگری در سرزمین خراسان. یکی در شمال شرقی و یکی در جنوب غربی جا داشته اند . از یکی (پارسه) پارسی، و از دیگری (پرثوی)، پهلوی زاده شده است . از پارسه با آمدن (ی،آ) نسبتی پارسی و از پرثوی با ابدال (ر) به (ل) و (ث) به (ه) « پلهوی » شده که بر بنیاد دگر زایی واژه ها (قلب واژه ها)، پهلوی ساخته شده است . زبان پهلوی در چتر شاهنشاهی اشکانیان نخست در باختر و در دو سوی آمو دریا، سپس در دیگر سرزمینهای پشته ایران گسترده شد که بنیاد زبانها و گویشهای باختری را پیشکش کرد . زیرا زمامداران پارتی همه ساز و برگ دولت شان را به سر زمینهای جنوب و جنوب غربی پشته ایران رساندند. مرده ریگ این فرهنگ آریایی، هم زبان را با خود میکشید، هم دولت داری و ساز و برگ شیوه زنده گی را .

این همان زبانیست که به گفته ابن مقفع بزرگوار دانشمند زمان عباسی، پسانها گستره اش تا مداین و اصفهان و اذر بایجان و ری و همدان رسید و از آن چنان که درباریان میگفتند، زبان دری یعنی زبان مردم بلخ و بخارا و سمرقند پدید آمد .

« زبان پهلوی از عهد اشکانیان، زبان علمی و ادبی ایران بود و یونان مآبی اشکانیان بقول محققان، صوری و بسیار سطحی بوده است و از اینرو دیده میشود که از اوایل قرن اول میلادی بعد

این رویه تغییر کرده سکه ها و کتب علمی و ادبی باین زبان نوشته شده است. و زبان یونانی متروک گردیده است.» (4:16)

در فرجام این نوشته باید هم‌نوا شد به این بر آیند که استاد الهامه مفتاح، در نگاشته اش زیر عنوان « بلخ آشیانه زبان دری » نوشته است : « در سرزمین پهناور ایران که از سوی خراسان تا مرز تبت و ریگزار ترکستان چین و از جنوب شرقی به کشور پنجاب و از جنوب به سندوخلیج فارس و بحر عمان و از شمال به کشور سکاها و سرمت ها و تا دانیوب و یونان و از مغرب به کشور سوریه و دشت حجاز و یمن می پیوست، مردم به زبانی که ریشه و اصل زبان ماست، سخن می گفته اند. باید دانست سلسله لغاتی که به زبان فارسی معروف شده است در حقیقت فارسی نیست. بلکه یک شاخه از تنه السنه آریایی است که در نتیجه تبدلات و تغییرات سیاسی و اجتماعی که روی داده، به تدریج ساخته شده و به شکل فعلی در آمده است. برای شناخت زبان دری ، آگاهی از سیر تطور زبان فارسی ضروری به نظر میرسد..»

(6:203) استاد بهار نیز نگاه همسان دارد بر این گفته.

مینویسد : « میدانیم که پهلوی و دری در آغاز هرکدام شاخه هایی بوده اند از زبان قدیمتری و نیز شاید خوزی و فارسی دو لهجه بوده اند- سریانی یا نبطی نیز خود دوزبان مستقلی بوده اند ، و این همه را در شمار لغات فارسی آوردن خالی از مسامحه نیست.» (4:27) از نگاه دانشمندگرامی آقای الهامه، نزدیک به دوهزار سال پیش از میلاد، توده های آریایی در سر زمین پهناور دو سوی رود های سیحون و جیهون و در سر زمین هند در این گستره بزرگ برای زیستن آماده شدند. اینها خودشان را و زبان خود را آریایی گفته اند. (در کتیبه رباتک نیز نام زبان مردم باختر و تخارستان ، «آری» آمده است ، ر) باستانی

ترین دست آورد ادبی و زبانی را از خود به یادگار گذاشتند. سرود های اوستایی و ودایی را . کهنترین نمونه های ادبی از گائاهای زردشت و همتای دیگر آن سنسکرت که در کتابهای چهار گانه ودای هندی دیده میشود، این اندیشه را هستی میبخشد که این دو بر خاسته از یک زبان به شمار می آیند . همسانی آوایی ، یکسانی دستوری و گنجه های واژگانی همسو و همچم، میان اوستا و سنسکریت، همه میرساند که هر دو گویش از نیای یگانه، پدید آمده اند که همان زبان اریایی است. پس از گائاها که کهنترین یادگار زبان اریانیست. میتوان گفت در بخش دیگر سرزمین آریاها، در دوره دیگر زبان فرس قدیم را داریم که از زمان هخامنشها، در کتیبه های بیستون، بازارگاد و تخت جمشید (این نامها نامهای باستانی نیستند بلکه در دوره زمامداری، خانواده رضا شاه پهلوی نامگذاری شده اند. ر .) در دست ما رسیده است که در پیامد سومین برهه از بالنده گی زبان گائاها پدیدار شده است . البته دومین آن را میتوان دوره زبان مادی دانست که بد بختانه از آن نشانی در دست نداریم. تنها هیرودت از آن کتله یاد آورده است .

در سومین دوره این بالنده گی زبانهای دیگری هم بوده اند همزمان با فرس قدیم مانند : زبانهای خوارزمی ، سغدی، سگزی، خوزی و ... که همه گی شاخه هایی از تنه بزرگ کهنتر شمرده میشوند که همانا زبان گائاها و سنسکریت ویا پدر این هردو بوده است .

پس از اسکندر مقدونی و پس از رانده شدن یونانیان از باختر، کشور در دست پرتوئیها (پهلویان) اشکانی افتاد که در پیامد، زبان دیگری آغاز به بالنده گی کرد که از آن به نام زبان پهلوی یاد کرده میشود . زبان پهلوی که زادگاه آن خراسان

بزرگ بود، با لشکر کشیهای پارتها، به دیگر سرزمینهای پشته ایران رسید. مردم همدان، ری، و زنگان نیز به کشور پهلوی نامبردار شد. ادبیات نگارشی کتابها و کتیبه ها همچنین ادبیات گفتاری به گفته شمس قیس رازی (فلهویات) از همین زمان مردم ما را هویت بخشید. زبان پهلوی ویژه مردم ایران مرکزی شد. از اینجا میتوانیم گفت که چهارمین بالنده گی که در زبان ایریانی دیده میشود، زبان پهلوی است. این زایش در دو و نیم سده پیش از میلاد آغاز شد و تا دو سده پسین که شاهنشاهی ساسانیان پدید می آید، راه فرازندی را میپیماید.

پنجمین بالنده گی که در زبان رخداده، پیدایی زبان دری است. هسته این زبان در دوران اشکانی آغاز به هستی یابی کرد و در دوران ساسانی بین سالهای 200 تا 600 پس از میلاد نخستین جوانه های زبان دری در خراسان به شکفتن آغازید. (6: 203-204).

برای پژوهشگران روشن است که برای نخستین بار ابن مقفع و سپس دیگر دانشمندان همکیش، سرشت و سر نوشت زبان دری را آشکار ساخت. ابن ندیم از زبان او نوشت: « **زبانهای فارسی عبارت از: پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی است. پهلوی منسوب به پهله که نام پنج شهر است: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذر بایجان و اما دری زبان شهر نشینان بود و درباریان به آن سخن میگفتند و منسوب به دربار پادشاهی است و از میان زبانهای اهل خراسان و مشرق، زبان مردم بلخ در آن بیشتر است. اما فارسی، زبان موبدان و علما و امثال آنان بود، و مردم فارس با آن سخن میگفتند...**» (4:5)

ابن مقفع به روشنی از زبان پهلوی و پیوند آن با فهله (پنج شهر) سخن میگوید که گستره زبان پارتی (پهلوی اشکانی) را

نشان میدهد. از زبان فارسی دوبار یاد میکند که درنخستین یادکرد مرادش فارسی به معنای عام یعنی زبان آریانیها (عجمی ها) و در بار دوم که میگوید زبان موبدان و علما و امثال آن بود، مرادش زبان مردم فارس یا زادگاه زبان فارسی میانه (پهلوی ساسانی) میباشد. و اما از گستره زبان دری به درستی یاد میکند. که پس از پیدایی اش از خاور و شهر های بلخ و تخارستان و بخارا و سمرقند، اینزبان اندک اندک در دربار های شاهان پسینتر گام میگذارد و زبان پهلوی را کنار میزند و جایش را پر میکند. که خود زاده خوش آهنگ و کهن بنیاد زبانهای خاوری چون زبان سغدی و خوارزمی پهلوی و باختری میباشد. از بیان ابن ندیم میدانیم که او زبان دری را از کهنترین زمان وابسته به خراسان میداند نه از فارس. و اما اکنون، این مرده ریگ بزرگووار، بزرگترین دستاورد هزاره سوم است. گهنامه های ادبی ما، سراسر گواه شکوه پارینه گی ساز و سرود آنست .

مقدسی در کتاب احسن التقاسیم مینویسد: « زبان بلخیان، زبان دری است و این زبان و همانند آن را از آن دری مینامند که زبانی بود که بدان نوشته شاهان می نوشتند و اشتقاق آن از در است و به معنی باب و زبانی که در دربار به آن سخن گویند... . زبان مردم بلخ شیرینترین زبانهاست، جز اینکه واژه های زشت نیز به کار میبرند. » (6:206) مولف پرهان قانع زیر عنوان دری آورده است: هر لغتی که در آن نقصانی نباشد، دری گفته میشود. همچو اشکم و شکم و بگوی و گوی و بشنود و شنود و امثال اینها .

پس اشکم و بگوی و بشنود دری باشد، جمعی گویند لغت ساکنان چندشهر بوده است که آن بلخ و بخارا و بدخشان و مرو است .

(5:5) چنین دانسته میشود که زبان دری در دوره ساسانیان زبان دانش و کتابت نبوده ولی خراسانیان به آن گپ میزدند و بدان مینوشتند. زبان ساسانیان زبان فارسی جنوبی یعنی زبان پهلوی ساسانی بوده است. بهار پس از شمارش کتابهایی که پیش از اسلام و پس از آن به زبان دری به دست آمده، مینویسد: همه به زبان فصیح و استوار و پخته شده دری نگارش یافته است، از کالیادب و فرهنگ خراسان بشمار میروند. و از پختگی عبارات و استحکام ترکیبات و شیرینی لفظ و معنی پیدا است که نثری قدیم و پرورش یافته سالیان و بلکه قرنهای دور و دراز است. و بمراتب از کتابهای نثر پهلوی که شاید بعضی در همان قرن تالیف یافته است، پخته تر و جامعتر و از لحاظ تطور کاملتر است.» (22:4) .

» در اوایل دوره اسلام در شرق آریانا (خراسان) حکومت سلسله طاهریان که بنیانگذارش طاهر بن حسین بود به طاهریان معروف شد. از سال 206-259ق در این ناحیه برقرار ماند و زبان رسمی آن دری بود.

همچنان یعقوب لیث صفار در سال 254ق در زرنج مرکز سیستان حکومت خود را تاسیس کرد که صفاریان نامیده میشدند و زبان دری را زبان رسمی دولت خود اعلان کرد.» . زبان دری فارسی میانه فارسی باستان.

این نوشتارها از نام پر آوازه دری در درازای سده ها سخن میگویند و ما را به این باور میرساند که اگر از خود بیگانه نباشیم، نام و نشان نیاکان و گذشته گان و سرزمین مان آن مرده ریگی نیست که بتوان از چشم پوشید و به راهی رفت که بیگانه گان زیرکسار برایمان نشان میدهند.

بر آیند این نوشتار

«پارسه» و «پارتی» در دو زمان جدا و با زیستگاه جدا از هم پدید آمده اند، شاهنشاهی هخامنشیان (۵۵۰-۳۳۰ پ م،) و شاهنشاهی پارتها یا اشکانیها از (۲۴۷ پ.م - ۲۲۴ م) . پس نمیتوان گفت که پدر از پسر به دنیا آمده است . یا از پارتی، پارسی زاده شده است ؟ از امروزی، دیروزی به دنیا آمده باشد ؟ چون گفتیم که پارتها پس از پارسیها به هیمنه رسیده اند نه پیش از آنها . از سوی دیگر از نگاه ریشه شناسی، میدانیم که از واژه «پارسه» پارسی و از واژه «پرتوی»، پهلوی پدید آمده است. چگونه پارسی را از پارتی می توان پدید آورد ؟ . زادگاه زبان پارتها یعنی پهلوی اشکانی در خراسان بوده است نه در فارس . فارسی بسته زبان پهلوی جنوبی یعنی پهلوی ساسانی است. اگر کسانی بر ابدال پارسی از پارتی پا فشاری دارند ، خوب است دیدگاه خویش را بیارند تا در زمینه آگاهی زبانشناسیک ما، برآیندی استوارتر بیابد . والسلام



یاد آوریهای وابسته :

پرسشی پیش می آید که چرا برخی از نویسندگان به جای دری، واژه فارسی یا پارسی را به کار برده اند؟ که میدانیم زادگاه این زبان نه در فارس که در خراسان بوده است. و در خراسان زبان دری نامیده میشده نه فارسی و فارسی به سه چم در تاریخ زبان و ادب ما شناخته شده است: 1- به معنای غیر عربی یعنی ایرانی (عجمی). 2- به معنای زردشتیها. چنانکه میگویند. پارسیهای هند. یعنی زردشتیهای هند. 3- پارسی یعنی منسوب به پارس. نه خراسان. از این بگذریم که برخیها با کجروی میخواهند دری خواندن را وتاجکی خواندن را به جای **فارسی** گفتن میخواهند بگویند که این دیگرانند که زبان را سه پارچه میکنند ولی اینها دانسته یا ندانسته با این کار خویش فرهنگ پومی ما را در بند بیگانه گان به برده گی میکشاند. دری نام کهن زبان ما و سرزمین ما بوده است و ما حق داریم سر افرازیهای مان را پاس بداریم.

و اما نکته پایانی. ترکیب پارسی دری که از گذشته دور در چند نوشته انگشت شمار آمده است، به معنای آن بود که زبان غیر عربی یعنی دری مراد نویسنده است. برخیها بیت فردوسی را که گفته بود: **بفرمود تا پارسی و دری + نبشتند و کوتاه شد داوری**. چنین نوشته اند که: بفرمود تا پارسی دری + نبشتند و کوتاه شد داوری. از اینجا بر این برآیند رسیده اند که گویا دری به گونه صفت پارسی به کار برده شده است. این جعل در کهنترین نسخه شاهنامه یعنی نسخه چاپ مسکو نیست.

این که برخیها میگویند دری صفت پارسیست، پوچترین گفته را بیان میدارند. واژه دری هیچگاهی به عنوان صفت پارسی نیامده است. بلکه خود صفتهایی داشته مانند سخن بی عیب و نقص و زر و گوهر و... ما امروز به چنین ترکیبی نیاز نداریم. کاربرد دری خود گویای زبان ماست و اینکه ایرانیان (جمهوری اسلامی) بر پارسی گفتن پافشاری دارند حق شان است و ما را با آنها کاری نیست. (برخیها این نامگذاریها (فارسی، دری، تاجیکی) را ساده انگارانه توطیه یی برای بر اندازی زبان واحد مان گمانه زنی میکنند. این دوستان از حقایق تاریخی چشم بسته اند. زیرا این نامگذاریها از دورانهای کهن تا به امروز وجود داشته است که خود برخاسته از نیاز های ملتها بوده است و هریک از این نامها بر پایه یی از نیاز های تاریخی و ملی هر

سرزمینی استوار بوده است و هرگز به یگانه گی زبان ماء، زیانی
نمیرساند.

پی نوشتها :

- 1- آریانفرعزیز. ایران بزرگ سرزمینی در گستره سه میانرودان.
سایت خراسانزمین.
- 2- دایرة المعارف بزرگ زرین. بابک حقایق-بابک ریاحی پور. تهران
ایران.
- 3- لعلزاد. بحثی پیرامون نامهای تاریخی. سایت خراسانزمین.
- 4- سبک شناسی. محمد تقی بهار 1384. ج 1. تهران.
- 5- خلیل الله. اورمل. زبان دری فارسی میانه فارسی باستان. کابل-
افغانستان
- 6- مفتاح الهامه. جغرافیای بلخ و جیحون و مضافات بلخ 1376.
تهران.